

آزمودن فریدون پسران خود را

شد آگه فریدون بیامد به راه
ز بدها گمانیش کوتاه شود
کزو شیر گفתי نیابد رها
همی از دهانش آتش آمد برون
به گرد اندرون کوه، تاریک دید
جهان گشت از آواز او پر خروش
که او بود پرمایه و تاجور
نسازد خرد یافته مرد سنگ
پدر زی برادرش بنهاد روی
کمان را به زه کرد و اندر کشید
چه شیر دمنده چه جنگی سوار
خروشید کان اژدها را بدید
نهنگی تو بر راه شیران مرو
رسیدست هرگز بدین سان مکوش
همه گرزداران پرخاشخر
وگر نه نهمت افسر بدخویی
هنرها بدانست و شد ناپدید
چنان چون سزاید به آیین خویش
همان گرزه ی گاوپیکر بدست
جهان آمده پاک در مشیت او
پیاده دوان برگرفتند راه
فرومانده بر جای پیلان و کوس
باندازه بر، پایگه ساختشان
به پیش جهانداور آمد به راز
کزو دید نیک و بد روزگار
به تخت گرانمایگان برنشاند
کجا خواست گیتی بسوزد به دم
چو بشناخت برگشت با خرمی
چنان چون ببايد به پاکیزه مغز
به گیتی برآگنده کام تو باد!
به گاه گریزش نکردی درنگ

چو از بازگردیدن آن سه شاه
ز دلشان همی خواست کاگه شود
بیامد بسان یکی اژدها
خروشان و جوشان به جوش اندرون
چو هر سه پسر را به نزدیک دید
برانگیخت گرد و برآورد جوش
بیامد دمان نزد مهتر پسر
پسر گفت با اژدها روی جنگ
سبک پشت بنمود و بگریخت روی
میانه برادر چو او را بدید
مرا گفت گر کارزارست کار
چو کهتر پسر نزد ایشان رسید
بدو گفت کز پیش ما دور شو
گرت نام شاه آفریدون به گوش
که فرزند اویم هر سه پسر
گر از راه بی راه یکسو شوی
فریدون فرخ چو بشنید و دید
برفت و بیامد پدروار پیش
ابا کوس و بانای و پیلان مست
بزرگان لشگر پس پشت او
چو دیدند پرمایگان روی شاه
برفتند و بر خاک دادند بوس
بپرسیدشان شاه و بنواختشان
چو آمد به کاخ گرانمایه باز
همی آفرین کرد بر کردگار
وز آن پس جهاندیدگان را بخواند
چنین گفت کان اژدهای دژم
پدر بد که جست از شما مردمی
کنون نامتان ساختستیم مغز
تویی مهترین، سلم نام تو باد
که جستی سلامت ز چنگ نهنگ

دلور که نندیشد از پیل و شیر
 میانه کز آغاز تندی نمود
 ورا تور خوانیم شیر دلیر
 هنر خود دلیرست بر جایگاه
 دگر کهترین مرد با سنگ و چنگ
 ز خاک و ز آتش میانه گزید
 دلیر و جوان و هشیوار بود
 کنون ایرج اندر خورد نام تو
 بدانک او به آغاز تندی نمود
 به نام پریچهرگان روز و شب (عرب)
 زن سلم را کرد نام "آرزوی"
 زن ایرج نیک پی را "سهی"
 پس از اختر گرد گردان سپهر
 نوشته بیورد و بنهاد پیش
 به سلم اندرون جست زاختر نشان
 دگر طالع تور فرخنده، شیر
 چو کرد اختر فرخ ایرج نگاه
 از اختر بر ایشان نشانی نمود

تو دیوانه خوانش، مخوانش دلیر
 از آن پس مر او را دلیری فزود
 کجا ژنده پیلش نیارد به زیر
 که بد دل نباشد سزاوار گاه
 که هم با شتابست و هم با درنگ
 چنانک از ره هوشیاران سزید
 به گیتی جز او را نباید ستود
 در مهتری باد فرجام تو!
 به گاه درشتی دلیری فزود
 کنون برگشایم به شادی دو لب
 زن تور را "ماه" آزاده خوبی
 کجا بد به خوبی سهیلش رهی
 که اختر شناسان نمودند چهر
 بدید اختر نامداران خویش
 سبب مشتري بود و طالع کمان
 خداوند خورشید سعد دلیر
 کشف طالع آمد خداوند ماه
 که آشوبش و جنگ بایست بود

اختر: ستاره بخت و اقبال
 آشوبش: آشفته کردن
 براگنده: پراگنده، پراکنده
 بد دل: بزدل، رمیده خاطر
 پرخاشخر: جنگجو
 پر مایه: گرانبها، پر قیمت، خردمند
 جایگاه: مقام و درجه
 جستن مردمی: صفت های نیک را یافتن
 خداوند: صاحب
 دمان: تند و تیز رفتن
 دمنده: خروشان
 درشتی: سختی
 دژم: افسرده، خشمناک
 رهی: بنده

ژنده: بزرگ و مهیب
 سبک: بیدرنگ
 سرطان: برج چهارم
 سنگ: وقار، ارجمندی
 سهیل: نام ستاره ای است
 کشف: سرطان (برج چهارم)
 کمان: قوس (برج نهم)
 کوس: طبل بزرگ
 کجا: که
 مرد سنگ: مرد با وقار و ارجمند
 نهنگ: تمساح، گاویال
 هشیوار: هوشیار، آگاه

ایرج	تور (توژ، تورج)	سلم	پسران فریدون:
ماه	خورشید به روایت دیگر بهرام (مریخ)	مشتري (برجیس) به روایت دیگر زحل (کیوان)	ستاره:
کشف (سرطان، برج چهارم) به روایت دیگر بره (حمل، برج اول)	شیر (اسد، برج پنجم)	کمان (قوس، برج نهم)	بخت و طالع:
سهی	ماه	آرزو	نام همسر:

مأخذ

۱. شاهنامه (جلد اول) از دستنویس موزه فلورانس، دکتر عزیزالله جوینی، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ دوم، ۱۳۸۲
شابک (ISBN): ۹۶۴-۰۳-۴۷۱۴-۰
۲. شاهنامه فردوسی (از روی نسخه مسکو)، نشر محمد، تهران، ایران، چاپ دوم، ۱۳۷۸
شابک (ISBN): ۹۶۴-۵۵۶۶-۳۵-۵
۳. لغت نامه دهخدا (CD)، موسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران
شابک (ISBN): ۰۹۵-۴۳-۶۰۱۰-۹
۴. فرهنگ فارسی عمید، موسسه انتشارات امیر کبیر، تهران، ایران، ۱۳۸۱
شابک (ISBN): ۹۶۴-۰۰-۰۱۳۱-۷
۵. شاهنامه فردوسی (CD)، نشر کانون انفورماتیک، تهران، ایران،
<http://www.kanoon.net>
۶. <http://www.farhangiran.com>